

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فائزه محمودی
۰۴ اکتوبر ۲۰۲۴

به پاسخ تعرض ناحق محترم داکتر «دنیا غبار»

برای این که شما دوستان از قضیه صحیح با خبر باشید، من قصه ای که چطور واقع شد، را باید از اول بنویسم. محترم داکتر «دنیا غبار» در یکی از صفحه های دوستانم پاسخ من را در تاریخ ۲۰/۱۱/۲۰۲۱ به "سوالی که یکی از دوستانم محترم «حمید پویا» که پرسیده بود فرق میان «حزب خلق» و «حزب دموکراتیک خلق» چیست؟ دیده و خوانده بود. چیزی را که در باره تعهد ناسالمی که در مبارزات دوره هفت و هشت شورا اتفاق افتاد که وکیلان شورا یا فریب دموکراسی قلبی حکومت شاه محمود را خورده بودند و یا ضمن باور نسبی می خواستند از فضای به وجود آمده استفاده تبلیغی و روشنگرانه نمایند، را دو باره گرفتند و به اختناق و آدم کشی و زندانی ساختن مانند هاشم خان واسکت بر انجامید. از این لحاظ مبارزان این دو دوره را در زندان انداختند که اشخاص ذیل در سال ۱۳۳۱ زندانی شدند:

محترم داکتر عبدالرحمان محمودی، محترم میر غلام محمد غبار، محترم سرور جویا، محترم فتح محمد فرقه مشر بهسودی، محترم براتعلی تاج، محترم فرید شایان، محترم میر محمد نعیم شایان، محترم صدیق فرهنگ، و محترمان نورالحق، عبدالحی عزیز، داکتر عبدل باقی رسول، پدر زلمی رسول وزیر خارجه زمان کرزی، داکتر فاروق اعتمادی، لطیف سرباز، برادران داکتر محمودی فقید هر یک داکتر رحیم محمودی، عظیم محمودی، داکتر امان الله محمودی و غیره محترمانی که اسمای شان را به یاد ندارم، در زندان انداختند. دولت خون آشام اولین گروه را که نتوانسته بودند که هیچ مدرکی برای محکومیت و حتی حبس آنان پیدا کنند، دو سال بعد از زندان خارج کردند که پدرم محمد عظیم محمودی و کاکای بزرگوارم داکتر محمد رحیم محمودی نیز شامل بودند که بعداً علی رغم رهائی از زندان پنج سال دیگر در خانه نظر بند بودند.

دوره دوم را در حدود چهار سال و چند ماه از زندان با تعهد این که بعد آن دیگر در سیاست حصه نگیرند! (چه زبانی و چه قلمی) از زندان رها ساخت، که در آن جمله محترم آقای غبار نیز شامل بود.

وقتی «داکتر دنیا» غبار راجع به تعهد نامه دادن پدر بزرگوارش میر غلام محمد غبار نوشته من را خواند، زیاد خشمگین گردیده و حکم نامبارز بودن و گرفتن تخلص فامیلی را ارائه کرد. شکرش باقیست که خانم داکتر «دنیا غبار» قاضی نبودند، احتمال آن که در آن صورت حکم اعدام را صادر نمایند، نیز نمی توانست منتفی باشد و من را با متهم نمودن که گویا با جواسیس دولت که ندانستم کدام دولت هم نظر می باشم. در حالی که در زمان "خلقی و پرچی" ها ایشان خانه پدری شان را دو باره گرفتند و هم به عوض زمین های میراث پدری پول نقد به ایشان داده شد.

من در این کدام اعتراضی ندارم و برخلاف خوش هم شدم که حق به حقدار رسید. اما می خواهم بدانم که کدام دولت پدر شان را به دادن تعهدنامه متهم ساخته بود؟ و این هم متن نوشته گرامی داکتر «دنیا غبار» در که صفحه فیسبوکم که چند روز قبل گذاشته بود:

به فائزه حمید

خانم انجنیر محترم فائزه حمید

با قلب حزین، تأسف و سوگواری ترک فردی که مبارز صادق تصورش می کردم! دلیل را با شما با ثبوت مستقیم می نویسم. نه مانند شما که افتراات خائنین حکومتی را در مورد پدرم «غبار» از زبان خویش نگاشته اید... شما بیهوده خود را مبارز می گوید، در حالی که به غبار محروم یکی از مبارزینی که که احتیاج به دفاع از خود را ندارد، با تکرار کردن دروغ ننگین مانند حکومتی ها تهمت می زنید! این مبارزه است؟ نه ضد مردم بوده، شادروان داکتر صاحب عبدالرحمان محمودی در قلب من همیشه زنده است با غبار. شما کودک بودید که مردم صدا می کردند غبار و محمودی زنده باد! سوانح پاک و اصلی داکتر محمودی در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ زنده است، شما کتاب تاریخ افغانستان را نخوانده اید تا حقائق تاریخی را در آن بیابید.

حقیقت هرگز پنهان نمی شود. شما به چه حقی به غبار تهمت زده اید؟ کجاست توبه نامه؟ آیا کتاب افغانستان در مسیر تاریخ آشکار کننده جنایات است و یا توبه نامه و آیا غبار در نطقش در برابر ملت به حکومت چلنج نداد؟ اگر کدام چیزی است نشر کنید تا همه مردم ببیند و حکومت ناکام و روسیاه شد و شما در سال بیست دو نگاشته اید؟ ثبوتش را حالا شما نشر کنید!!! و جوابگو باشید.

داکتر صاحب محمودی اگر زنده می بود، و می دانست که شما چه گناهی بزرگ کرده اید و خشمگین می گردید. شما با نوشتن این افتراات در صفحه!... دوست تان دیدم.

باز علامت نفرت، قهر و توهین.

حقایق همیشه درخشان می شود و الماسه ا با هر فشار و ضربه درخشان تر می گردد.

باز علامت قهر، دنیا غبار با حرمت و تأثر عمیق!

اینجانب به صورت خلص، ولی محترمانه به داکتر «دنیا غبار» نوشتم و با لطف و مهربانی بیحد: قهرت بالای چشم، اما حقیقت، حقیقت است و نباید با قهر و توهین کردن جملات با علامه نداء «!» مثل مادری که بالای اولادش قهر باشد و چیغ بزند و فیصله های نامشروع کند، از من سلب هویت خانوادگی کرده و حکم مبارز نبودن و اعدام داده است. (زیرا وقتی حق مبارزه کردن و تخلص فامیلی ام حذف گردد، دیگر این خود حکم اعدام است)

داکتر محترم «دنیا غبار» نوشته ام را از صفحه فیسبوک خود حذف «delete» کرده و همچنان من را بلاک کرد تا دیده نتوانم. اما ایشان در صفحه خود مطلب بالا را دو باره گذاشته که چند روز قبل دوستم برایم گفت که فائزه داکتر غبار بالایت در صفحه فیسبوکی خود صدا زده است و موضوع را بیان داشت. این را می گویند مبارز صادق و این را می گویند راستی و صداقت!!!

برای این که به محترمه جواب مؤثق بدهم، باید از دو مبارز سرسخت و مقاوم «استاد میر غلام سرور جویا» و «براتعلی تاج»- این دو مبارز یادی نمایم که ایشان با وجودی که با محترم غبار در یک حزب «حزب وطن» بودند و از لحاظ تشکیلاتی و سلسله مراتب در واقع موقعیت پائین تر از آقای «غبار» داشتند، لکن بعد از پایان دموکراسی کذائی سه ساله «شاه محمود» باز هم دولت مستبد خاندان طلانی و حکومت داوود شاه آغاز گردید. تمام کسانی که در جراید

«خلق»، «وطن»، «ویش زلمیان» و... مضمونی نوشته بودند و مبارزه جدی علیه دولت دستنشانده انگلیس نموده بودند که اسامی شان را قبلاً متذکر شدم، در سه دوره و سه گروه از زندان خارج گردیدند.

گروه اول یک تعداد جوانان که پدرم محمد عظیم محمودی و کاکای بزرگوارم داکتر رحیم محمودی (بعد ها صاحب امتیاز و مدیر مسؤل جریده وزین «شعله جاوید») نیز شامل بودند، که پنج سال را در خانه سپری نمودند.

گروه دوم را تقریباً چهار سال و چند ماه بعد با قید این که بعد از رهایی از زندان به سیاست مداخله نخواهند کرد، از زندان رها ساختند. هر که جواب مبارزه نکردن و دخیل نبودن در ساحه سیاسی را کرد، از زندان خارج کردند که مابقی زندانیان به جز «داکتر محمودی فقید»، زنده یاد «میر غلام سرور جویا» و زنده یاد «براتعلی تاج» همه با موافقه این که عملاً در سیاست حصه نمی گیرند، رها گردیدند. این سه نفر را مانند اسیر جنگی در اطاق های مخوف دهلیز مرگ نگه داشته و تا سرحد مرگ شکنجه و عذاب نمودند، زیرا ایشان به پاسخ به این که در سیاست حصه می گیرند یا نه، پاسخ مثبت داده بودند. پاسخ شان این بود: بلی، تا آخر عمر در عین راه قائم خواهیم ماند.

به طور مثال در همان روز ها والی کابل که متأسفانه اسمش را فراموش کرده ام، به دیدن داکتر محمودی فقید آمده و گفت که دولت حاضر است هر کدام چوکی وزارت یا ریاست را به شما بدهد، مشروط بر این که در سیاست غرض کار نباشی. محمودی کبیر به والی کابل گفته بود که برو به اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بگو که من برای چوکی، قدرت و پول مبارزه نکرده ام تا شما من را با لقمه چرب از گفتن حقیقت بازدارید. روز بعد باز هم والی کابل نزد ایشان آمد و گفت پادشاه می گوید پس چه می خواهید؟

داکتر محمودی فقید گفت دموکراسی واقعی، دولت و حکومت مب را از خاندان شاهی که فعلاً تمام کرسی های مهم دولت از صدارت تا امور خارجه، قوای دفاعی، امنیتی، سفارت خانه های مهم و اکثر چوکی های بالائی از آن ایشان می باشد، تغییر کرده و وضعیت بهتر زندگی برای همه و... فردای آن به دهلیز مرگ انتقال داده شد و روی آسمان، آفتاب، برف و باران را دیگر ندید.

همچنان با دادن عین جواب، حضرات «میر غلام سرور جویا» و «براتعلی تاج» با شکنجه، رنج دوری از فامیل و نداشتن جزئی ترین داشتن آزادی تا سرحد مرگ که هر دوی ایشان در مجموع بیست و دو سال زندگی شان را در زندان گذشتاندند. می گویند «میر محمد غلام سرور جویا» در اشعارش که از مقاومت، پایداری و متانت او نمایندگی می کند، از یاران نیمه راه شکایت داشته و اشعاری چند در این زمینه سروده اند که یکی یا دو قطعه آن را به طور نمونه در این جا می آورم.

قبل از اشعار از محترمه داکتر غبار باید پرسیده شود که چرا و مشروط به چه شرایط پدر محترم شما از زندان خارج گردید، در حالی که ایشان نقش رهبری و فرد اول حزب بودند. این در حالی است که این دو، مقام پائین تر از جناب عالی داشتند، در زندان تا پای مرگ ماندند؟؟؟ روایت بر این است که «میر غلام سرور جویا» را به طرز مرموز کشتند، زیرا خانواده گرانقدرش یک روز قبل از مرگش او را در روز «پایوازی» صحتمند و تندرست دیده بودند. همواره این خاصیت ارتجاع بوده است با کسانی که با اوشان نبوده اند، همین طور معامله را سالیان دراز نموده اند.

و اینک نمونه اشعار میر غلام سرور جویا:

رهائی نیرزد به گردن پستی ها
ز آزادگان پیش هر کور و لنگی
نیرزد چو روباهی سوراخ جستن
به خویش آنکه پرورده خوی پلنگی

فتح تا نجویم مردانه یاران

خوشست مر ترا گوشه دهمزنگی

همچنان در ظاهر به جواب ندامت نامه ملک الشعراء «بهار» و در اصل نشان دهنده نیمه راهی رفقای همزمش به او چنین می نویسد:

من نـدارم هوسی کز قفس آزاد شوم
یک نفس روی گلی دیده و دلشاد شوم
نیست باک ار شدم آواره و خاشاکی سوخت
خوب آنست که باعث بدنامی شیداد شوم
بسکه رنجیده ام از وضع جوانان جبون
نسزد ملتجی دستۀ شیداد شوم
که به مهتاب و مل و باغ و گل فصل بهار
از هراس بسی خاموش و نهان یاد شوم
من نه آن عنصر سستم که به تحریک بهار
پیش ارباب فرومایه به فریاد شوم
پیشه عشق و وفا پیش برم در ره عشق
تا چو پروانه به سربازیم استاد شوم
آبرویی است گر از ظلم به آتش سوزم
یا به زندان سیه مرده و برباد شوم
ورنه چون مرغی گرفتار زمستان و بهار
دام جویم و قفس ار دمی آزاد شوم

و یا این که خود را از همزمان نیمه راه خود تفاوت قایل باشد، چنین می سراید:

شهر ز اغ و زغن محتاج قید و بند نیست

این سعادت قسمت شهباز و شاهین کرده اند*

که این و چندین اشعار مقبول دیگرش نمایندگی از شهامت و مقاومت و پایداری وی و شکایت از رفیقان روباه صفت است.

و به همین منوال «براتعلی تاج» که تا حال سوانح و نوشته های آن را دریاب نکرده ام، هر دو با داکتر «محمودی» فقید جان عزیز خود را در زندان دهمزنگ از دست دادند، ولی محترم «میر غلام محمد غبار» فارغ از همه زحمات و بندیگری وقت یافت تا کتاب تاریخ «افغانستان در مسیر تاریخ» را بنویسد و آن را در مطبعه دولتی به طبع برساند.

این سؤال و قضاوت در مورد آن تنها برای من مطرح نبوده، بلکه نخستین بار زمانی که پدر بزرگوار شما در سال ۱۳۴۳ خود را به حیث وکیل در دوره دوازدهم شورا از طرف مردم کابل کاندید نموده بودند - خیر محمد خان «بایگان» در محفلی که در زینب ننداری برای روشننگری جوانان دائر گردیده بود، با صراحت مطرح کرد که چرا داکتر محمودی فقید، سرور جويا و براتعلی تاج به زندان رفتند. آن سه تن جان عزیز خود را از دست دادند و شما از زندان بیرون و زندگی محترمانه دارید؟ با تأسف پدر بزرگوار تان به جای پاسخ گفتن به سؤال، از طریق هوادارانش نه تنها جواب نامبرده را نداد، بلکه با خفه کردن و بستن دست های موصوف به به پشت، وی را از محل و صحن زینب

نداری اخراج کرد. جناب غبار علی رغم گذشت چیزی کم ۶۰ سال، حتی یک سطر در رد ادعای آقای «بایگان» ننوشت.

بعداً علاوه بر خیر محمد «بایگان»، آقای سید «قاسم رشتیا» با ترک کابل گویا روابطش را با حاکمیت مزدوران «خلق» و «پرچم» قطع کرد و از افغانستان بیرون شد، در کتابی که تحت عنوان «خاطرات سیاسی» نگاشت، علناً نسبت به پدر بزرگوار شما ادعا کرد که از طریق برادرش یعنی کاکای محترم تان «میر عبدالرشید بیغم» با سلطنت در ارتباط بوده است.

که این دو اتهام را شما و پدر بزرگوار تان در ظرف شصت سال جواب کتبی نداده اید.

محترم داکتر «دنیا غبار»، شما می دانید که جواب ندادن یعنی خاموشی که خود می تواند به معنای تائید خموشانه و بی صدا تلقی گردد.

پدر بزرگوار تان در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» آن جایی که می خواهند انتقال حاکمیت و قدرت از «امیرحبيب الله کلکانی» را به خاندان طلائی باز گو کند، خواسته و یا ناخواسته ادعا دارد که گویا بعد این «مداخلات استعمار انگلیس در افغانستان پایان یافت».

یعنی از دید والد محترم تان نه تنها انگلیس ها در آوردن «نادر خان» و برادرانش نقشی نداشته، بلکه بعد از آن انگلیس گلیم تجاوز گرانه خود را از وطن عزیز ما برچیده است!!؟

داکتر جان «دنیا غبار»! هرگاه افرادی مانند «شاه حاجی»، «الله نواز خان» و... در حاکمیت نادر و برادرانش دستی بالا نمی داشتند و به نمایندگی از انگلیس و همکاری تنگاتنگ با سلطنت، آزادیخواهان و عناصر وابسته به مشروطیت دوم را قلع و قمع نمی کردند و بعد همین خاندان با معاهده ننگین «دیورند» صحنه نمی گذاشتند به یقین که ما شاهد این همه مصیبت نمی بودیم.

محترمه داکتر دنیا غبار! دیالکتیک به ما می آموزاند که هیچ گاهی مطلق گرایانه برخورد ننموده و از انسان ها نه اسطوره بسازیم و نه هم قدیس؛ به ما می آموزاند که انسانها در هر موقعیتی که باشند، به همان سانی که خدمات بزرگ انجام می دهند، اشتباهاتی را نیز مرتکب شده اند و باز هم می آموزاند که برخورد انتقادی نسبت به اشتباه فرد خود و یا اعضای فامیل، نه تنها از شخصیت آن انسان نمی کاهد، بلکه عظمت و بزرگی وی را به نمایش می گذارد.

خانم محترم «دنیا غبار»! نمی دانم شما این مقوله را شنیده اید که همه کس اشتباه می کند. تنها آنانی اصلاح ناپذیر اند که نه تنها از اشتباهی که مرتکب شده اند از خود انتقاد نمی کنند، بلکه پند پذیر نیز نیستند؛ یعنی عین اشتباه را به تکرار مرتکب می گردند. بیانیید اگر در جوانی نیاموختیم که از خود انتقاد کنیم، حال که هر کدام ما آفتاب بالای سر کوه هستیم و عمر ما به آخرین پرتو افکنی هایش رسیده است، با برخورد دیالکتیکی و پرهیز از اسطوره سازی و تقدیس این و آن، حد اقل برای نسل بعدی راه روشنی را به نمایش بگذاریم.

دنیای عزیز! این اکنون می شنوید که تا حال نشنیده اید که پدر بزرگوار شما برای رهائی از زندان تعهد مبارزه نکردن را داده که عمل بعدی زندگی اش مانند آفتاب به همگان روشن است که در مبارزات بعدی هیچ نوع عمل انقلابی انجام نداده، بالای من عصبانی نشده و به حقائق بنگرید که خشم تان را علیه دولت مبتدل حاکمیت مستبدانه خاندان طلائی سوق دهید که یک انسان مبارز را وادار به پشت کردن به خودش و آرمانش نموده است.

محترم داکتر «دنیا غبار»، امیدوارم این طرز قضاوتم باعث نفرت بیشتر تان نگردد، این را باور کنید که من به همان اندازه که به پیروزی ها و شهامت های رزمندگان راستین تاریخ که برای آزادی جنگیده اند و می رزمند - چه در داخل مملکت عزیز ما افغانستان و چه در خارج از آن - افتخار نموده و دست همبستگی را دراز می کنم و هر نوع شکست و

کمبود یکی از این مبارزان قلبم را مأیوس و خدشه دار می کند و رنج زیاد می برم و خود را در از دست دادن رفقای مبارز و خون پاک شان شریک و غمگین احساس می کنم.

از این رو، از دست دوستی دراز کردن به سوی شما، هیچ نوع سوء استفاده جوئی و یا استفاده جوئی از فامیل شهرت دار شما نبوده، بلکه دست اتحاد برای نابودی سرمایه، ستم، طبقه و بیعدالتی بوده است.

با عرض حرمت

انجنیر «فائزه محمودی»

* به نقل از سایت گنجور، این بیت در دیوان حافظ به اهتمام محمد قزوینی و دکتر غنی چاپ سینا - تهران ۱۳۳۰ در بخش قطعات تحت قطعۀ شماره ۱۲ چنین درج شده است - ویراستار:

«شهر زاع و زغن زیبای صید و قید نیست

این کرامت همره شهباز و شاهین کرده اند»

این هم عکس صفحه:

